

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۱، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۹۸، صص ۱۱۳ تا ۱۳۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۹، تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۲

بررسی ابعاد تعلیمی اشعار ذکر شده در فیه مافیة و مجالس سبعة

بر پایه نظریه تقابل های دوگانه

وحید رحمانی خلیلی^۱، دکتر پروین دخت مشهور^۲، دکتر سید حسین سیدی^۳،

دکتر اکبر شعبانی^۴



چکیده

تقابل ها که در دو سطح واژگانی و معنایی نمود می یابند، این امکان را برای خالق اثر اندرزی فراهم می آورند تا با ایجاد فضای مقایسه ای، زمینه های لازم را برای افزایش درک مخاطب فراهم آورد. در میان ادیبان فارسی زبان، مولانا با تکیه بر قابلیت های تقابل واژگانی و معنایی، مهم ترین اندیشه های اندرزی و عرفانی مورد نظر خود را در مجالس سبعة و فیه مافیة تشریح کرده و موفق به ایجاد قاعده دو قطبی اخلاق / ضد اخلاق شده است. در این مقاله، اشعار به کار رفته در این دو اثر منشور، بر پایه نظریه تقابل های دوگانه و روش توصیفی و تحلیل محتوا بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می دهد که مولانا به تناسب مخاطبان خود که غالباً از اقشار سطح پایین جامعه بوده اند، از تقابل های تعلیمی واژگانی بیشتر استفاده کرده است؛ چراکه برای درک آن، نیاز به دانش چندان بالایی نیست. او در این سطح، به تقابل میان آن سرا / این جهان؛ جوهر / عرض؛ خلوص / نفاق؛ خدایی / خودبینی؛ هوشیاری / غفلت؛ خودسازی / نفس گرایی؛ انعطاف پذیری / عدم انعطاف پرداخته است. در قلمرو تقابل های معنایی نیز، به مورادی چون: عمل نیکو / عمل بد؛ علم و خردورزی / جهل و بی خردی؛ توکل بر خدا و تدبیر او / عدم توکل به خدا و تدبیر او؛ سرای باقی / سرای فانی؛ دادورزی / ستمکاری اشاره شده است.

واژه های کلیدی: مولوی، فیه مافیة، مجالس سبعة، مضامین تعلیمی، تقابل های دوگانه.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، نیشابور، ایران.

vahid.r.khalili@gmail.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، نیشابور، ایران. (نویسنده مسؤل)

p-d-mashhoor@yahoo.com

۳. استاد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. seyadi@um.ac.ir

۴. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، نیشابور، ایران. Akbar_Shabany@yahoo.com

مقدمه

ادبیات تعلیمی به دلیل اهمیتی که در تعیین سرنوشت فردی و اجتماعی دارد، پردامنه ترین مفهوم و به تعبیر دیگر، ژانری است که در قالب آثار ادبی منعکس شده است. «تعلیم و تربیت همواره یکی از نخستین دغدغه‌های بشر بوده است و اصولاً رسالت پیامبران و نقش آنها در زندگی انسان‌ها برای رسیدن به این هدف بوده است. به تدریج با پیدایش و تکامل ادبیات و تقسیم آن به انواع مختلف، بسیاری از ادیبان بر آن شدند تا با درآمیختن ادب و آموزه‌های پرورشی راه را برای رسیدن به این امر هموار کنند و بدین ترتیب، ادب تعلیمی شکل گرفت.» (یلمه‌ها، ۱۳۹۵: ۶۳-۶۲).

آموزه‌های تعلیمی از آنجا که با جزئیات حیات انسانی گره خورده‌اند، با وجود تفاوت در مصداق، در همه فرهنگ‌ها کم و بیش نمود دارند و هیچ تمدنی از درک مسائل آموزشی و پرورشی و عمل کردن به آن بی‌بهره نبوده است. یکی از ویژگی‌های ساختاری و معنایی این آموزه‌های انسان‌ساز، تقابل و رویارویی نیکی‌ها و بدی‌هاست. به صورت ذاتی، اخلاق دو وجه ایجابی و سلبی دارد. برخی از آموزه‌ها، مردم را به انجام یک اصل اخلاقی تشویق می‌کنند و برخی دیگر، مردم را از عمل کردن به اصلی دیگر بازمی‌دارند. بنابراین، جنبه‌های ترغیبی و تحذیری آموزه‌های تعلیمی پیوسته با آن آمیخته بوده است. این تقابل‌ها حالتی مقایسه‌ای در ذهن شنونده اندرز اخلاقی به وجود می‌آورد و در نهایت، سنگ محک خرد و اندیشه او، سره را از ناسره تشخیص می‌دهد. «تعلیم به ویژه آنجا که مبتنی بر پند و اندرز است، با مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها همراه است. این بایدها و نبایدها تقابل‌هایی کلی و همه‌پذیرند که گاه شاعر برای وضوح مطلب، این امور متقابل را به کار می‌گیرد تا بتواند هنجارها و ناهنجارها را به مخاطب گوشزد کند و از این راه، وی را به سمت وسوی درستی هدایت کند.» (چهری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۵۵)

در فرایند خوانش متن با استفاده از تقابل‌های دوگانه، مخاطب خالق اثر، به واژگان متقابل می‌اندیشد و با پی بردن به تقابل‌های بنیادین متن و تبیین آنها در چهارچوبی خاص، موفق به کشف و رمزگشایی از نظام ساختاری و معنایی متن تولیدی اخلاق‌محور می‌شود. اصولاً نوع بشر با توجه به ساختار ذهنی خود، از طریق تقابل بهتر به ژرفای یک مسأله و

مفهوم پی می‌برد.

تقابل عنصری مختص آموزه‌های تعلیمی نیست و در همه ابعاد زندگی بشری دیده می‌شود. بنابراین، قلمرو وسیعی از هستی بر اساس رویارویی عناصر گوناگون استوار شده است. با وجود این فراگیری، «انسان حداقل از دوره کلاسیک به اهمیت تقابل‌های دوتایی پی برده است. مثلاً ارسطو در متافیزیک تقابل‌های اساسی را بدین شکل اعلام می‌کند: صورت / ماده، طبیعی / غیر طبیعی، فعال / منفعل، کل / جزء، وحدت / کثرت، قبل / بعد و وجود / عدم.» (چندلر، ۱۳۸۶: ۱۵۸)

تقابل‌های دوشقی می‌توانند برای نظم بخشیدن به نامتناجس‌ترین عناصر به کار روند و به همین دلیل است که دوشقی‌گرایی تا این حد در نوشته‌ها فراگیر شده است. (ر.ک: کالر، ۱۳۸۸: ۲۵)

به نظر لوی استروس، این تقابل‌های دوگانه زیربنای فرهنگی را می‌سازند و کنش‌های فرهنگی ما از این تقابل‌ها نشأت می‌گیرد. (ر.ک: برتنس، ۱۳۸۴: ۷۸) بنا بر این نظر، خوانش یک متن با نظرداشت تقابل‌های واژگانی و معنایی روایی می‌یابد.

مسئله اصلی مقاله حاضر، بررسی آموزه‌های تعلیمی تبیین شده در اشعار ذکر شده در فیه مافیه و مجالس سبعه است. در گستره ادبیات فارسی، مولانا یکی از اخلاق‌گراترین شاعران است. او شعر، داستان سرایی، تمثیل و ... را ابزارهایی برای تشریح و تبیین مسائل اخلاقی قرار داده است. مولوی به عنوان عارفی وحدت‌گرا، تنها سعادت نوع بشر و افزودن بر گستره شناخت و معرفت مخاطبان عام و خاص خود را در سر می‌پرورانید. او در آثار منظوم و مثنوی خود، با چینش منطقی و مستدل مطالب، سعی در القای هرچه بهتر گفتمان عرفانی و تعلیمی مورد نظر خویش داشته است.

مولوی بر این باور بود که آدمی برای رستن از پلشتی‌های اخلاقی و رسیدن به آرمان-شهر دنیایی و نیک‌فرجامی ابدی، نیاز به نهادینه کردن اخلاقیات در قاموس شخصی و اجتماعی دارد و بدون در نظر گرفتن این عنصر، تحقق اندیشه‌های آرمانی انسان‌ها امکان-پذیر نخواهد بود. در میان آثار گوناگون مولانا، فیه مافیه و مجالس سبعه، دست‌کم به دو دلیل دارای اهمیت و اعتبار هستند:

نخست، نشان دهنده سیر تحولات روحی او هستند و دوم، تشریح کننده بخشی از عقاید

او در مثنوی معنوی و دیوان شمس می‌باشند. در نتیجه، بازخوانی و تحلیل وجوه تعلیمی آراء مولانا در آثار یادشده، بیانگر سیر تطور اندیشگانی مولانا در حوزه مسائل اخلاقی است. او در فیه مافیه و مجالس سبعة، با درآمیختن نظم و نثر، مانع دلزدگی و سامت مخاطبان از بیان مستقیم اندرزهای اخلاقی شده و به کلام خود لطافت و انعطاف بخشیده است. آنچه در ابیات به کار رفته در آثار مذکور جلب توجه می‌کند، بیان تقابلی مولانا است. به این معنا که شاعر، با ایجاد رویارویی میان پندهای ستایشی و نکوهشی، نگرش و سطح درک مخاطبان خود را به چالش کشیده و به صورت همزمان، اخلاق و ضد اخلاق را در قاب یک یا چند بیت به تصویر کشیده است. در مقاله حاضر، با روش توصیفی و تحلیل محتوا، کارکرد تعلیمی و اخلاقی ابیات به کار رفته در فیه مافیه و مجالس سبعة با رویکرد به نظریه تقابلی‌های (معنایی و واژگانی) دوگانه بررسی شده است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که:

- مولانا از کدام نوع تقابلی برای تبیین آموزه‌های اخلاقی بهره برده است؟
- با استفاده از تقابل واژگانی و معنایی، به ترتیب چه آموزه‌هایی تشریح شده‌اند؟
- به کار بردن تقابلی‌های دوگانه در فیه مافیه و مجالس سبعة، چه تأثیری در انتقال مفاهیم تعلیمی به مخاطبان داشته است؟

پیشینه پژوهش

مولانا یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ ادب فارسی و عرفان اسلامی است. از این - رو، پژوهش‌های فراوانی پیرامون آثار منظوم و منثور او انجام شده است که بخشی از آن، به تحلیل دغدغه‌های تعلیمی مولانا اختصاص دارد. در ادامه به این تحقیقات اشاره می‌شود.

- بررسی درون‌مایه‌های تعلیمی در رباعیات مولوی (رزاق‌شعار، ۱۳۸۷): نویسنده در مقاله خود، این آموزه‌ها را در دو بخش «درون‌مایه‌های تعلیمی عام» و «درون‌مایه‌های تعلیمی خاص صوفیه» قرار داده است.
- پیوند اندیشه و کلام مولوی با معارف و تعالیم صوفیان (داورپناه، ۱۳۹۰): نویسنده به این نتیجه رسیده است که مولوی در کنار مطالعه دقیق و پیوسته قرآن، تفسیرها و صحاح حدیث و تأمل در آنها، به معارف، احوال و آداب خاص صوفیان نیز توجه کامل داشته و کتاب‌ها و

مقالات آنان را مشتاقانه و با دقت می خوانده است. از این رو، مبادی تصوف و افکار و کلام مشایخ صوفی را باید بتوان در مثنوی معنوی جست و جو کرد و میزان و چگونگی اقتباس مولانا جلال الدین بلخی را از متصوفه بازشناخت.

- حرص و طمع در مثنوی مولوی و مقایسه آن با چهار اثر در حوزه ادبیات تعلیمی (نوروزپور، ۱۳۹۲): نویسنده به این نتیجه رسیده است که مولوی با نظر به پیچیدگی های روح آدمی و جذابیت تمایلات نفسانی، جنبه های گوناگون طمع را بررسی کرده و نفسانیات، به ویژه طمع را آفاتی برای شناخت و سلوک عرفانی دانسته است.

- آموزه های تعلیمی مثنوی مولوی در حوزه آسیب های اجتماعی (گذشتی و کاکاوندقلعه نویی، ۱۳۹۳): نتیجه تحقیق نشان می دهد که مولانا عرفان را امری اجتماعی می داند و آموزه های عرفانی و اخلاقی وی کاملاً در حوزه اجتماعی جای می گیرد.

- کاربرد تعلیمی داستان های مثنوی در اجرای نمایش های کاربردی برای کودکان و نوجوانان (پورمختار، نادری پور و رمشکی، ۱۳۹۳): نویسندگان به این نتیجه رسیده اند که حکایات مثنوی در رهایی کودکان و نوجوانان از رنج های عاطفی، جرأت ایجاد رفتارهای جدید، آیین زندگی اجتماعی، روحیه فداکاری و از خود گذشتگی، اصلاح و پرورش ذهنیت، بهبود مهارت های ارتباطی، ایجاد و بروز خلاقیت های فردی، درگیری و کنجکاوی در مسائل، ایجاد اعتماد به نفس، سخنوری و ارتقای بیش دربارۀ حوادث و سازش با آنها بسیار مؤثرند.

- سیرت انسانی در صورت حیوانی؛ بررسی فضیلت ها و رذیلت های اخلاقی در حکایات جانورمحور مثنوی (زند، ۱۳۹۳):

نویسنده بیان کرده است که هدف اصلی مولانا از بازگویی این داستان ها اصلاح و ساختن دنیا و آخرت مخاطبان بوده است. لذا با نقش دهی به حیوانات با خصوصیات مثبت یا منفی به روش تعلیم غیرمستقیم، خواننده را از طریق هم ذات پنداری و همسان سازی، به تکمیل و اصلاح شخصیت وامی دارد.

- بررسی سهم نوجوانان از مفاهیم تعلیمی - تربیتی مثنوی بر اساس داستان های بازنویسی

شده جعفر ابراهیمی و احمد نفیسی (نجفی بهزادی، صفری و صادقی، ۱۳۹۴):

نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که در غالب بازنویسی‌های انجام شده از این اثر، به دلیل ضعف در پردازش ساختار داستانی و عدم خلاقیت نویسندگان، انتقال مفاهیم و پیام‌های ارزشمند مثنوی به خوبی صورت نگرفته است و به جای بازنویسی و ایجاد خلاقیت در ارائه مفاهیم تربیتی، شاهد شرح و ترجمه و بازنویسی واژه به واژه داستان‌ها و حکایت‌ها هستیم.

در پژوهش‌های یادشده، ظرفیت‌های تعلیمی فیه‌مافیه و مجالس سبعه تاکنون بازخوانی نشده و همچنین، اشاره‌ای به آراء اخلاقی مولانا از رهگذر نظریه روشمند تقابل‌های دوگانه نشده است و تمرکز اصلی پژوهشگران بر مثنوی معنوی بوده است. این خلأ پژوهشی بر جنبه‌های نوآورانه مقاله حاضر می‌افزاید.

روش پژوهش

در این مقاله، اشعار به کار رفته در این دو اثر منثور، بر پایه نظریه تقابل‌های دوگانه و روش توصیفی و تحلیل محتوا بررسی شده‌است.

مبانی پژوهش

تقابل‌های دوگانه:

این اصطلاح، نخستین بار از سوی نیکلای تروبتسکوی (Nikolai Trubetzkoy) و در حوزه زبان‌شناسی مطرح شد (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۸: ۳۹۸) و بعدها به گستره ادبیات نیز، راه یافت و در بررسی‌های ادبی مورد استفاده قرار گرفت. از دید سوسور، زبان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست و هرگاه نشانه‌ای در تقابل با نشانه‌ای دیگر قرار می‌گیرد، معنا پیدا می‌کند. (ر.ک: اسکولز، ۱۳۸۳: ۵۱) ساختارگرایان به کارکرد تقابل‌های دوگانه توجه خاصی نشان داده‌اند. بارت بر این باور است که اساسی‌ترین مفهوم ساختارگرایی، تقابل‌های دوگانه است. (ر.ک: بارت، ۱۳۷۰: ۱۵) استروس با تأثیرپذیری از یاکوبسن، تقابل‌های دوگانه را مهم‌ترین کارکرد ذهن جمعی بشر می‌داند. به نظر وی، نیاکان و اجداد اساطیری ما چون از دانش کافی برخوردار نبودند، برای درک و شناخت جهان پیرامون خود دست به خلق تقابل‌های دوگانه

می‌زدند. از این رو، ساختار تفکر انسان بر روی تقابل‌های دوگانه‌ای مثل خوب/ بد، مقدس/ غیرمقدس و ... بنا شده است. (ر.ک: برتنس، ۱۳۸۴: ۷۷) در دیدگاه ساختارگرایی سوسور، «زبان‌شناسی نظامی تکوین یافته از ارزش‌های متقابل است. این ارزش‌ها به واسطه تقابل یا تفاوتی که با یکدیگر دارند، از یکدیگر تمییز داده می‌شوند. بر این اساس، تقابل، اصل معرفت تلقی می‌شود.» (ر.ک: حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۰۱) پیروان سوسور در نشانه‌شناسی، تقابل‌های دوگانه را به عنوان ساختارهای بنیادین متن در نظر گرفتند و به تحلیل کارکردهای معنایی تقابل‌ها در متن پرداختند. مثلاً استروس و گرماس برخی عناصر متقابل را به عنوان ساختار روایت مطرح کردند. استروس از تقابل‌های دوتایی به عنوان جنبه‌های نامتغیر ذهن انسان نام برد. گرماس، ساختار تمام روایت‌ها را به سه تقابل دوتایی محدود کرد: فاعل/ مفعول، فرستنده/ گیرنده، یاری‌رسان/ بازدارنده. (ر.ک: حیاتی، ۱۳۸۸: ۹) تقابل‌های دوگانه در منظومه فکری پساساختارگرایان نیز، جایگاه مهمی دارد. به نظر دریدا، اندیشه‌های فلسفی و علمی زیربنای تفکر غرب در زندانی دوقطبی قرار دارند و بر محور تقابل‌های دوگانه می‌چرخند. محورهایی چون: بدی در برابر نیکی؛ نیستی در برابر هستی؛ غیاب در برابر حضور؛ دروغ در برابر حقیقت و ... از دیدگاه او، در اساس هر متنی این تقابل‌های دوگانه وجود دارند و بین سلسله مراتب مرکز یک متن و حاشیه آن، این تقابل برقرار است. در بعضی از متون، عناصری چون خوبی، راستی و ... در مرکز قرار دارند، اما در بعضی از متون در حاشیه جای می‌گیرند. (ر.ک: مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۷۰) بدیهی است که در آثار تعلیمی، تقابل‌های دوگانه در کانون اندیشه خالق اثر قرار دارد و او با تکیه بر قابلیت‌های این روش، قادر به تشریح و تفهیم ثقیل‌ترین موضوعات اخلاقی است.

بحث

باور به دوگانگی و تقابل میان نیکی و بدی در لایه‌های درونی ذهن اخلاق‌گرای مولانا ریشه دوانیده و خواه ناخواه در آیینۀ آثار او به ویژه فیه‌مافیه و مجالس سبعه بازتاب یافته و بخشی از ناخودآگاه وی شده است. بنابراین، تقابل‌های دوگانه در آثار مذکور، انعکاس ضمیر ناخودآگاه شاعر هستند که در زبان وی جریان یافته‌اند. افزون بر اخلاق که مبتنی بر

رویارویی و تضاد میان نیکی و بدی است، در عرفان اسلامی که وجوه اشتراک بسیاری با حوزه اخلاق و تعلیم و تربیت دارد، شاهد این تقابل‌ها هستیم. دلیل اصلی حضور تقابل در ساختار عرفان این است که برای بسیاری از مفاهیم این وادی، مصداق بیرونی و عینی وجود ندارد. از این رو، عارف با ایجاد تقابل‌ها باعث آسان‌تر شدن فرایند درک مخاطب می‌شود.

هدف و انگیزه اصلی مولانا از شعرسرایی و بازگویی اندرزهای تعلیمی، رسیدن آدمی به ثبات اخلاقی و وحدت درونی است. وحدتی که منجر به پیوستن به دریای یگانگی الهی می‌شود. جایی که دوگانگی‌ها رنگ باخته‌اند و تنها اتحاد نمود می‌یابد. به سخن دیگر، مولانا با شرح و طرح دوگانه‌های اخلاقی / ضد اخلاقی در فیه مافیه و مجالس سبعة، زمینه‌های لازم را برای کمال معنوی مخاطبان خود فراهم کرده و با زدودن دوگانگی‌ها و تقابل‌های درونی، روح و روان آنها را مستعد درک و دریافت بارقه‌های رحمانی کرده است. اصولاً «تقابل، برای حل و رفع انواع دوگانگی‌ها در جهت دستیابی به وحدت طراحی شده است.» (آزادبرمکی، ۱۳۸۱: ۸۹)

در اشعار تعلیمی ذکر شده در این دو اثر، تقابل‌ها به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه در شکل‌گیری مفاهیم انتزاعی مورد نظر مولانا تأثیر دارند و در کانون اندیشه‌های شاعر نشانه‌های این رویارویی در دو سطح واژگان و معنا دیده می‌شود. گویی مولانا اساساً بر مبنای تقابل‌ها شعر سروده است. شاعر در غالب موارد، هرگاه از مفاهیم اخلاقی صحبت می‌کند و نظرات تعلیمی خود را با مخاطب در میان می‌گذارد و برای ایجاد واکنش‌های دلخواه در مخاطب و ترغیب و تشویق او تلاش می‌کند، از تقابل‌های دوگانه بهره می‌گیرد. بنابراین، شعرهای اندرزی مولانا در یک چهارچوب دو قطبی اخلاق / ضد اخلاق قرار دارند و تضاد میان مثبت و منفی و خوبی و زشتی در آنها کاملاً آشکار است.

زبان مولانا در فیه مافیه و مجالس سبعة، ماهیتی کاملاً ایدئولوژیک دارد و از ایدئولوژی‌های فراوان متضاد و پویا (نظام‌های اعتقادی و ارزشی) تشکیل شده است که در همه زمان‌ها و همه فرهنگ‌ها در حال تأثیرگذاری هستند. تضاد و تقابل حاکم بر ذهن اخلاق‌گرای مولوی او را بر آن داشته تا در یک بیت، از آموزه‌های تعلیمی ستایشی و نکوهشی به طور همزمان یاد کند. این شیوه، ضمن آنکه باعث برجستگی بیشتر مفهوم تعلیمی مورد نظر شاعر می‌شود،

توازن آوایی و واژگانی زیبایی در شعر پدید می‌آورد و بر قدرت مقایسه مخاطب می‌افزاید. به سخن دیگر، کسانی که گروه هدف مولانا هستند، در یک بیت، با دو آموزه مثبت و منفی روبه‌رو می‌شوند و در معرض تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های پیدا و پنهان مولانا قرار می‌گیرند و اتخاذ تصمیم برای آنها آسان‌تر می‌شود. نگاهی به ژرف‌ساخت اشعار به کار رفته در فیه‌مافیه و مجالس سبعة نشان می‌دهد که مولانا در توصیف و تبیین مبانی تعلیمی مورد نظر خود، ابتدا یکی از مفاهیم را بیان می‌کند و سپس، به دو صورت مستقیم (بیشتر) یا غیرمستقیم (کمتر)، از مفاهیمی یاد می‌کند که در تقابل با مفهوم یادشده نخست قرار دارند. به حکم مثل مشهور «تُعرف الأشياءُ باضدادها» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲/ ۳۲)، هر پدیده‌ای با ضدش شناخته می‌شود.

از این‌رو، هنگامی که مولانا از مفاهیم خردورزی، خلوص نیت، عدالت، هوشیاری و ... سخن می‌گوید، برای توجیه بهتر مخاطب، به تشریح بی‌خردی، نفاق، بیدادگری، غفلت و ... می‌پردازد تا ذهن مخاطب با تقابلی دوگانه روبه‌رو شود و با قرار گرفتن در مقام مقایسه، به ژرفای پیام تعلیمی شاعر پی ببرد. در ادامه به تقابل‌های دوگانه در حوزه‌های واژگانی و معنایی در مجالس سبعة و فیه‌مافیه پرداخته می‌شود.

تقابل‌های دوگانه در حوزه واژگان

انسان‌های برای برقراری ارتباط با یکدیگر، ناگزین به استفاده از واژگان هستند و با استفاده از آن، منظور و پیام خود را تشریح می‌کنند و داشته‌های ذهنیشان را به اشتراک می‌گذارند. بدیهی است که هرچه گستره آگاهی واژگانی راوی بیشتر و از ظرافت افزون‌تری برخوردار باشد، برقراری پیوند دو یا چندسویه آسان‌تر و پربرتر خواهد بود. این اصل در حوزه ادبیات فارسی نیز، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. «شناخت واژه، مهم‌ترین نقش را در شناخت و تفسیر متن دارد؛ زیرا واژگان اندوخته در ذهن شاعر است که هر کدام بر شی‌ای یا مفهومی که شاعر نسبت به آن آشنایی دارد، دلالت می‌کند.» (عمران‌پور، ۱۳۸۶: ۱۵۵) در شعر مولانا، واژگان پویا و باطراوت هستند و در جریان ارتباط‌گیری با مخاطب نقش ایفا می‌کنند و

تیین بخشی از منظومه فکری خالق اثر را بر عهده می‌گیرند. غالب واژگانی که مولانا برای تشریح باورهای تعلیمی خود به کار گرفته، نشاندار هستند، یعنی «علاوه بر دلالت بر یک مفهوم خاص، دربر دارنده معانی ضمنی و مفاهیم ارزشی نیز هستند که نگرش و طرز تلقی نویسنده و گوینده را در خود دارند.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۶۴).

بنابراین، با شناسایی و تحلیل این واژگان، تشخیص سامانه اندیشگانی مولانا میسر می‌شود. شاعر در غالب موارد، با کاربرد شبکه‌ای از واژگان همسو، مفهوم یا مفاهیم تعلیمی مورد نظر خود را بازگو نموده است. از این‌رو، واژگان مذکور در تشریح و القای نظام فکری و اعتقادی مبتنی بر تعلیم و تربیت مولوی در فیه‌مافیه و مجالس سبعه اثرگذار هستند. خوشه‌های فکری مولانا پیرامون مقولات تعلیمی که با تکیه بر تقابل واژگانی بیان شده، عبارت است از: آن سرا / این جهان؛ جوهر / عرض؛ خلوص / نفاق؛ خدایینی / خودبینی؛ هوشیاری / غفلت؛ خودسازی / نفس‌گرایی؛ انعطاف‌پذیری / عدم انعطاف.

آن سرا / این جهان

مولانا عقیده دارد که دنیای فانی به مثابه حلقه اتصال آدمی به سرای مانا و جاویدان است و به این اعتبار، حضور بایسته در آن امکان‌پذیر نیست. این دنیا به لحاظ ماهوی، عارضی و غیر قابل اعتماد است و به عیش و نوش‌ها و خوشی‌های آن اعتباری نیست؛ چراکه دمی با لذت و دمی با ذلت می‌گذرد. مولانا در برابر این گفتمان سلبی و بازدارنده، دیدگاه انگیزشی و ایجابی خود را طرح می‌کند و با تشریح اعتبار خوشی‌های آن سرا، مخاطبان عام و خاص خود را به اندیشه وامی‌دارد. عامل اصلی در انتقال این مفاهیم تعلیمی، شبکه‌ای از واژگان به هم پیوسته است.

آن عیش نباشد که بود بریسته
یک لحظه خوش و زمان دیگر بسته
ای بی‌خبر از عیش، بیا تا بینی
عیشی ز ازل تا به ابد پیوسته
(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۶۳)

جوهر / عرض

جوهر و عرض به عنوان دو اصطلاح کلامی، در گستره ادبیات نیز، بازتاب یافته‌اند. در

شعر ذیل از مولانا، دو مقوله در برابر هم قرار گرفته‌اند و مقایسه شده‌اند: نخست، خداوند که جوهر و جان این جهان و قائم به ذات است و دوم، هستی که عرض و فرع است. او پس از ارائه این دسته‌بندی، بیان می‌کند که طلب کردن جوهر از عرض، امری بی‌حاصل و غیرمنطقی است؛ چراکه «عرضی را از جوهر اثر باشد.» (حیدری، ۱۳۹۲: ۱۸۵) بنابراین، جان‌مایه سخن تقابلی شاعر، جلب توجه مردم به اصالت حقیقی، یعنی حق تعالی و اعراض از عرضِ دنیا است.

تو جوهری و هر دو جهان مر ترا عرضِ جوهر که از عرض طلبند هست ناپسند
(مولوی، ۱۳۸۶: ۷۳)

خلوص / نفاق

مولانا به عنوان شاعری اخلاق‌گرا، پیوسته شعله دغدغه رشد معنوی مردم را در وجود خود زنده نگه داشت و با شعرسرایی و حاضر شدن بر منبر و عظ، بسترهای لازم را برای صعود روحانی مخاطبانش از گذرگاه اخلاقیات فراهم نمود. او برای اثرگذاری هرچه بیشتر اندیشه‌هایی که در سر داشت، گاهی خود را مثال می‌زد و رذیلت‌های اخلاقی را به خویش نسبت می‌داد تا با خیالی آسوده‌تر سخن مورد نظرش را بازگو کند. با نظر داشت این مسأله، مولانا در برابر پادشاه صادقان که رمزی از خداوند است، خود را شخصیتی منافق خوانده است که هم با زندگان درمی‌آمیزد و هم با مردگان. در نظام فکری و اعتقادی مولانا، مصاحبت آدمی با خداوند قابل توجیه است و دل‌بستگی به غیر او امری منافقانه و نامبارک محسوب می‌شود. از این رو، با ایجاد فضایی تقابلی، اهمیت مقوله مذکور را یادآوری کرده است.

ای پادشاه صادقان چون من منافق دیده‌ای با زندگان زنده‌ام، با مردگان مرده‌ام
(همان: ۱۷۵)

شاعر با نگرشی عاشقانه، گفتگوی میان دل‌داده و دل‌دار را به عنوان دو عنصر متقابل تشریح کرده است. آنچه از این رفت‌وآمد کلامی به دست می‌آید، قبح عدم خلوص نیت آدمی است. مولانا به عنوان راوی دانای کل، با استفاده از این شخصیت‌ها به مسأله عشق

ورزیدن خالصانه به حضرت دوست و دل بریدن از همه هستی برای کسب رضایت دلدار
راستین تأکید کرده است.

آن طاق که نیست جفتش اندر آفاق با بنده بباخت جفت و طاقی به وفاق
پس گفت مرا طاق خواهی یا جفت گفتم به تو جفت، وز همه عالم طاق
(مولوی، ۱۳۵۵: ۲۴)

خدایینی / خودبینی

عُجَب و غرور یکی از مسائلی است که در عرفان اسلامی بر دوری‌گزینی از آن بارها
تأکید شده است؛ چراکه اهل معرفت به درستی با پیامدهای منفی این رذیله آشنا هستند و
نسبت به آثار مخرب آن بر روی شخصیت فرد اطلاع کامل دارند. انسان مغرور، تنها به خود
فکر می‌کند و خدا را از یاد می‌برد، اما انسان فروتن، فقط به خدا می‌اندیشد و خویشتن را
فراموش می‌کند.

بدیهی است کسی که ذکر و فکر او حضرت دوست و جلب رضایت اوست، به فرجامی
نیک دست می‌یابد و انسان خودبین، زیانکار خواهد بود. مولانا نیز، بر این باور است که
هرکه از خود دور شود و خواهش‌های درونی‌اش را نابود کند، در مسیر حرکت به سوی
ملکوت اعلیٰ قرار می‌گیرد و دیدن حقیقت راستین یعنی خداوند برایش ممکن می‌شود.
بنابراین، اصلی‌ترین و اصیل‌ترین دستاورد نفی خویشتن، پیوستن به لقاءالله است. تقابل میان
خویش و او که در شعر ذیل دیده می‌شود، بر اثربخشی دیدگاه مولانا افزوده است.

هرکه از خود متلاشی شود و محو ز خویش به سوی او کند از عین حقیقت نظری
(همان: ۶۹)

مولانا برای مقابله با غرور و ریشه‌کن کردن آن راه حلی ارائه می‌کند که بن‌مایه‌ای
عرفانی- اخلاقی دارد. او معتقد است که آدمی با تکیه بر ریاضت و مجاهدت، حجاب
جسمانی میان خویش و خداوند را می‌درد و از ورطهٔ نفسانیات جان سالم به در می‌برد و با
محو شدن از خود و دنیای مادی، به ناگاه دچار کمال معنوی می‌شود و اسرار نهان و غیبی
بر دل او آشکار می‌گردد. شاعر این استحالتهٔ روحانی را با شبکه‌ای از واژگان تقابلی مانند:

پنهان/عیان؛ بیرون شدن از ورطه / در ورطه ماندن نشان داده است. البته، نوعی تقابل معنایی میان ریاضت و پرده هستی هم، وجود دارد که به دیدگاه اخلاقی مولانا قوت بخشیده است. گر پرده هستیت بسوزی به ریاضت بیرون شوی زین ورطه که این خلق در آنست
پنهان شوی از خویش و ز کونین به یکبار بر دیده تو این سر آنگه به عیانست
(همان: ۶۷)

هوشیاری / غفلت

در کارزار زندگی، آنچه باعث نجات آدمی در نبرد میان نیکی و پلشتی می شود، هوشیاری و پرهیز از غفلت کردن است. مولانا نیز، به اهمیت این موضوع آگاه است. از این رو، خطاب به غافلان مست، آنها را از هواپرستی و بر باد دادن عمر عزیز بر حذر می دارد. او این افراد را جفاکار و بی وفا خوانده است. تقابلی که میان جفا و وفا، و بستن و شکستن عهد دیده می شود، بیانگر آفات اخلاقی غفلت کردن است. به سخن دیگر، این رذیله مقدمه ای برای ظهور پلشتی های دیگر و دروازه ای برای ورود به انواع ناهنجاری های اخلاقی است.

ای عمر به باد داده مستی
درهای جفا همه گشادی
تا چند ازین هواپرستی
عهدی که خدای با تو بسته ست
درهای وفا همه بستنی
آن عهد خدای را شکستی
(همان: ۶۱)

خودسازی / نفس گرایی

تمامی تعالیم و آموزش های سخت و آسان اهل تصوف پیرامون یک اصل مهم می گردد: سرکوب نفس اماره و خودسازی. این اصول تقابلی اخلاقی در اشعار مولانا نیز، بازتاب دارد. «مولانا برای نفس صفات فرعونی و اژدها بودن متصور است و آن را در برابر عقل قرار داده است.» (رسولی، ۱۳۸۹: ۲۵۶)

بنابراین، آنچه در برابر خرد قد علم کند، آدمی را به انحراف می کشاند. مولانا در میان آسیب های فراوانی که نفس پرستی به بار می آورد، به یکی از موارد اشاره کرده و گفته است با غالب شدن هوای نفس بر آدمی، دوستی ها به دشمنی بدل می شود و کیفیت سطح اخلاقی

حیات آدمی دچار افول می‌شود. شاعر با استفاده از دو واژه دوستی و دشمنی این اندیشه را به خوبی تقویت کرده است.

ولیکن هوا چون به غایت رسید / شود دوستی سر به سر دشمنی
(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)

انعطاف‌پذیری / عدم انعطاف

یکی از خصلت‌های برجسته انسان‌های شکوفا و به کمال رسیده، انعطاف‌پذیری در شرایط گوناگون است. مولانا عقیده دارد که واکنش‌های آدمی باید بر اساس اوضاعی که در آن قرار می‌گیرد، تنظیم شود. بنا بر این فرض، او نرمی در برابر دوستان و تندگی در برابر دشمنان را توصیه می‌کند. بنابراین، موقعیت‌شناسی فرد، در اتخاذ تصمیمات وی اثرگذار است. آنچه به این اندیشه تعلیمی انسجام و روایی بخشیده، تقابل میان رزم و بزم؛ آهن و موم؛ دوست و دشمن؛ و مبارک و شوم است.

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم / بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم
(مولوی، ۱۳۵۵: ۷۰)

تقابل‌های دوگانه در حوزه معنا

یکی از نتایجی که با استفاده از تقابل‌های معنایی به دست می‌آید، ایستایی و قطعیت معناست. «دو راه برای پاسخ به هر پرسش وجود دارد، غلط یا درست. پذیرش این مسأله، نظام مفهومی را تثبیت می‌کند.» (کالینز، ۱۳۸۰: ۲۲) و به آن استواری می‌بخشد. در بررسی تقابل‌های معنایی، باید به این نکته رسید که کدام مفهوم و طرز تفکر در این رابطه دوسویه از محوریت ارزشی برخوردار است و به اصطلاح، اندیشه کانونی محسوب می‌شود و کدام معنا از اعتبار ساقط است. در شعر مولانا، اصل بر معنا نهاده شده است و او به عنوان عارفی اخلاق‌گرا، بیش از آنکه بر مسائل ظاهری تکیه کند، به موضوعات معنایی توجه کرده است. اگرچه مولانا در فیه مافیه و مجالس سبعة، از قابلیت‌های ارتباطی واژگان برای انتقال منظور خود بهره بیشتری برده است، اما از کارکرد تقابل‌های معنایی غافل نشده و با ایجاد فضاهای مقایسه‌ای مبتنی بر معانی تعلیمی، بر ژرفای بیان خود افزوده است.

سازه‌های فکری مولانا پیرامون مقولات تعلیمی که با تکیه بر تقابل معنایی بیان شده، عبارت

است از:

عمل نیکو / عمل بد؛ علم و خردورزی / جهل و بی‌خردی؛ توکل بر خدا و تدبیر او / عدم توکل به خدا و تدبیر او؛ سرای باقی / سرای فانی؛ دادورزی / ستمکاری.

عمل نیکو / عمل بد

مولانا با استفاده از تمثیلی جالب به کیفیت اعمال آدمی و نقش آن در تعیین نیک‌انجامی یا بدفرجامی سرنوشت بشر اشاره کرده‌است. او از مرغی (نمادی از انسان یا روح) یاد می‌کند که بر کوهی می‌نشیند (نمادی از زندگی دنیایی) و پس از مدتی از جای خود بلند می‌شود (نمادی از مرگ). از دید مولانا، آنچه در حد فاصل حیات تا مرگ اهمیت و اعتبار دارد، رفتارهای نیکو و روایی است که آدمی از خود بر جای می‌گذارد. به تعبیر دیگر، عنصر ممیزه سرنوشت آدمی در سرای باقی به افزودن‌ها و کاستن‌های او در سرای فانی بستگی دارد. مولانا با ایجاد تقابل میان ماه و سگ، اندیشه انتزاعی خود را تقویت کرده است.

در نگاه او، ماه نور می‌افشاند (نمودی از رفتار نیکو) و سگ عوعو می‌کند (نماید از رفتار ناروا)، اما اثرگذاری هر کدام از این کنش‌ها متفاوت است. عمل ماه به عنوان نمادی از انسان نیکومنش، برای ارکان هستی سودمند است، اما عمل سگ به عنوان نمادی از انسان بدمنش، حاصل و هوده‌ای ندارد. این تقابل معنایی ضمن آنکه کلام مولانا را چندلایه کرده، موجب نمود ظرافت‌های تعلیمی نگرش اخلاقی شاعر شده است.

مرغی که بر آن کوه نشست و برخاست بنگر که در آن کوه چه افزود و چه کاست
(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۲)

مه نور می‌فشانند و سگ بانگ می‌کند مه را چه جرم، خاصیت سگ چنین بود
از ماه نور گیرد ارکان آسمان خود کیست آن سگی که بخار زمین بود
(همان: ۹۷)

علم و خردورزی / جهل و بی‌خردی

در عرفان اخلاق‌مدار اسلامی، علم ابزاری است که سالک مبتدی با فراگیری دقائق آن به

شناخت حق تعالی نائل می‌شود. علمی که در آن، مرز میان هنجارها و ناهنجاری‌های اخلاقی مشخص شده و آدمی را از گرداب کژرفتاری‌ها بیرون می‌آورد. سویه اصلی این علم، مبتنی بر تعلیم آموزه‌های مثبت است. عقل در علم مورد نظر عارفان خاصه مولانا جایگاه ویژه‌ای دارد و به اصطلاح «عقل عملی» نامیده می‌شود و منظور از آن، «علمی است که جنبه عمل نیز، در آن مداخله داشته باشد، یعنی در عقل عملی علاوه بر دانش‌های کلی، کیفیت عمل نیز، مورد توجه است و بالجمله عقل عملی، علم به حُسن و قبح و مصالح و مفاسد اعمال و افعال انسانی است.» (همایی، ۱۳۷۶: ج ۱/ ۴۵۹)

در این ساختار فکری، خرد کارکردی اخلاقی پیدا می‌کند و به عنصری مقید بدل می‌شود. در نقطه مقابل علم و خرد به عنوان شاخصه فرشتگان، جهل و نادانی قرار دارد که یکی از ویژگی‌های بهیمه است. از دید مولانا، آدمی در میان این دو گروه (فرشته و بهیمه) قرار دارد و با تخلق به دانایی یا نادانی، ماهیت وجودی خویش را مشخص می‌کند.

فرشته رست به علم و بهیمه رست به جهل
 میان دو به تنازع بماند مردم‌زاد
 (مولوی، ۱۳۸۶: ۹۴)

از آنجا که در جهان‌بینی مولانا «عقل به معنی قوه قدسی ادراک و فهم و شعور در تدبیر و اصلاح امور معاش و معاد، و تشخیص نیک و بد و مصالح و مفاسد اعمال و احوال.» (همایی، ۱۳۷۶: ج ۱/ ۴۶۰) است، او خلاصه وجود انسان را اندیشه و خردورزی می‌داند و از دیگر اعضا با عنوان مشتی استخوان یاد می‌کند که نمادی از بی‌ارزشی است. بنابراین، سنگ محک آدمی، اندیشه (در روساخت) و معرفت بالله (در ژرف‌ساخت) است، نه کالبد خاکی او. تحت تأثیر این باور، شاعر می‌سراید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای
 مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
 (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۱۸)

توکل بر خدا و تدبیر او / عدم توکل به خدا و تدبیر او

انسان فی‌الذاته موجودی وابسته و ضعیف آفریده شده است و در مواقع بحرانی، نیاز به

تکیه‌گاهی متقن را در خود احساس می‌کند. آنچه در تعالیم اخلاقی دینی به آن اشاره شده، توکل به نیرویی ماورایی و برتر یعنی خداوند است. برآیند این آموزه اخلاقی و نهادینه شدن آن در وجود هر فرد، آثار روحی مثبتی در فرد به وجود می‌آورد.

از نگاه مولانا، تدبیر آدمی اگرچه در مواقعی راهگشاست، اما در برابر تقدیر و خواست الهی هرگونه چاره‌اندیشی رنگ می‌بازد و تنها خجالت و سرافکنندگی برای آدمی به همراه خواهد داشت. از دید او، اگر لطف حق تعالی نصیب ذره‌ای شود، آن ذره به هزاران خورشید بدل می‌شود. این تمثیل، نشان دهنده قدرت توکل و انفاس رحمانی و تأثیرگذاری آن بر آدمی است.

به سخن دیگر، امید داشتن به عنایت الهی و توکل بر خواست او موجب آشکار شدن ظرفیت‌های بالقوه موجودات خاصه انسان‌ها می‌شود و آنها را به حالت بالفعل درمی‌آورد.

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند تدبیر به تقدیر خداوند نماند
(همان: ۱۸۳)

لطفت به کدام ذره پیوست دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد
(مولوی، ۱۳۵۵: ۹۹)

یکی از ویژگی‌های زبان عرفانی، شکستن هنجارهای زبانی مرسوم و توسع معنایی بخشیدن به واژگان، اصطلاحات و مفاهیم رایج است. یکی از نمودهای این هنجارگریزی‌ها، استفاده از پدیده‌ها و عناصر عاشقانه برای تبیین آموزه‌های تعلیمی است. مولانا به نیت تشریح منظومه فکری خود که همانا ترویج گفتمان خداآوری و اعتقاد به توکل و لطف الهی است، از تجربه عاشقانه‌اش با یار سخن می‌گوید.

«قرار دادن تقابل‌های ضد و نقیض بین شخصیت‌ها و خلق فضایی از فضاهای مجزا که بر حسب هم تعریف شده‌اند، جایگاه‌های تثبیت‌شده‌ای برای آنها در روایت ایجاد می‌کند.» (سوسور و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۷۸) در روایت مولانا، زیبایی گل‌ها توجه عاشق را از معشوق حقیقی منحرف کرده که این امر، موجب ناراحتی و اعتراض یار شده است. این داستان که

روساختی عاشقانه دارد، در ژرف ساخت خود آموزه اخلاقی توجه به لطف الهی و توکل بر او را می پرورد.

با یار به گلزار شدم رهگذری
بر گل نظرم فتاد از بی خبری
چون دید بتم، گفت که شرمت بادا
رخسار من اینجا و تو در گل نگری؟!
(مولوی، ۱۳۵۵: ۱۰۸)

همچنین، ابزار نماد در تبیین بخشی از جهان بینی تعلیمی مولانا کارآمد بوده است. او در شعر ذیل، روباه را رمزی از بنده تسلیم و متوکل، و شیر را نمادی از حق تعالی دانسته و منظور خود را با بیانی نمادین به اشتراک گذاشته است. از دید او، آنکه به خدا توکل می کند، هرگز در فراز و فرود زندگی دچار ترس و تردید نمی شود و در سختی ها با قدرتی بی پایان رو به جلو حرکت می کند. مولانا با به کارگیری این نمادها، کلام خود را چندلایه ای و دوپهلو کرده و با دخالت دادن ذهن مخاطب برای درک معنا، بر لذت فهم او افزوده است.

مخاطب با ردیابی نشانه ها و رمزگشایی آن، به ماهیت تقابل معنایی نهفته در شعر پی می برد و از پوسته واژگان به ژرفای نمادها می رسد و پس از کشف معنا، درک او از مفهوم طرح شده بسیار بیشتر و دقیق تر می شود. مولانا با آگاهی از این موضوع، می سراید:

چون روبه من شدی تو از شیر مترس
چون دولت تو منم ز ادبیر مترس
(همان: ۳۰)

سرای باقی / سرای فانی

یکی از وجوه تقابل های دوگانه، خلقت است؛ زیرا این نوع نگرش تقابلی، هم جهان را به دو بخش برتر و نازل تر تقسیم می کند و هم، وجود دوگانه ای برای انسان قائل می شود. دوپارگی عالم هستی به روحانی و جسمانی یا عقلانی و حسی. (ر.ک: آشوری، ۱۳۸۵: ۲۷۱)
در نگاه مولانا، یک سوی این تقابل، هستی تن (ذوق خلق) و سوی دیگر آن، جان معنوی (ذوق حق) است. در شعر ذیل، حق و خلق در برابر همدیگر قرار گرفته اند تا برآیند قدرت (به تعبیر مولانا ذوق) آنها سنجیده شود و فرایند درک مخاطب، پیرامون برتری جهان باقی بر دنیای فانی تسهیل گردد.

گر جفت شوی ای حس با آنکِ حسست کرد او وز غیر پرهیزی باشی سلطان ای جان
ذوقی که ز خلق آید زو هستی تن زاید ذوقی که ز حق آید، زاید دل و جان ای جان
(مولوی، ۱۳۵۵: ۹)

دادورزی / ستمکاری

برهه‌ای که مولانا در آن زندگی می‌کرد، سرشار از تنش‌های نظامی و درگیری سلاطین و امیران بر سر قدرت بود.

یکی از نشانه‌های عدم ثبات در حکومت، ظلم و ستمی بود که بر مردم بیچاره می‌رفت. او با نظر داشت این شرایط نامساعد، به رذیله ستمکاری می‌تازد و بیان می‌کند، اگرچه جماعت حاکم با سوزاندن دل خلایق بی‌پناه، به نان و نوایی می‌رسند، اما در واقع، از پهلوی خویش می‌خورند و فرجام کار غیراخلاقی آنها چیزی جز مرگ و نابودی نیست. او با استفاده از تمثیل و شبکه معنایی تقابلی «کباب دل درویش / از پهلوی خود خوردن»، منظورش را به خوبی تبیین کرده است.

ظالم که کباب از دل درویش خورد چون درنگری ز پهلوی خویش خورد
(همان: ۲۰)

نتیجه‌گیری

مولانا شاعر اخلاق است و در تمامی سروده‌های خود، اعم از غنایی و عرفانی، از پرداختن به منش‌های نیک و ستوده اخلاقی غافل نبوده است. در فیه‌مافیه و مجالس سبعة نیز، تشریح و تبیین دغدغه‌های تعلیمی، برجسته و پریسامد بوده است.

یکی از شگردهای مولانا در بازگویی این آموزه‌ها، استفاده از تقابل‌ها در دو سطح واژگانی و معنایی است. بررسی شعرهای ذکر شده در این دو اثر منشور، نشان داد که تنوع و بسامد تقابل‌های معنایی کمتر از تقابل‌های واژگانی بوده است.

در توجیه این امر باید گفت که مولانا در آثار مذکور، با مخاطبان غالباً عوام روبه‌رو بوده است و به ویژه هنگامی که مجالس سبعة را بر فراز منبر و عظم بر زبان می‌آورد، شخصیت‌هایی

مخاطب سخنان او بودند که بهره‌چندان بالایی از مسائل معرفتی نداشتند و قدرت درک آنها در روساخت و ظاهر کلام خلاصه می‌شد.

در نتیجه، برای بهره‌مندی همه‌شنوندگان، از تقابل‌های واژگانی بیشتر استفاده شده است؛ زیرا درک و تحلیل نکات پیدا و پنهان آن، نیازمند بهره‌هوشی کمتری است و منظور گوینده از این طریق ساده‌تر منتقل می‌شود. او با استفاده از ابزارهای گوناگون به ویژه نماد و استعاره بر ژرفای کلام خود افزوده و موجب افزایش حس التذاذ ناشی از کشف معنا در مخاطبان خاص خود شده است.

تنها رویکرد تقابلی تعلیمی که در بخش واژگانی و معنایی به آن اشاره شده، بازنمایی رویارویی جهان مادی و ملکوتی است. از دید مولانا که عارفی برجسته است و دل در گرو دیدار دنیای حقیقی دارد، زیستن در این جهان بی‌ارزش و عاریتی است و برای آن، اعتباری قائل نیست؛ چراکه همشینی ماندگار با حضرت دوست و تجربه‌امور شهودی که در عرفان اخلاق‌گرای اسلامی یک اصل به شمار می‌رود، تنها زمانی تحقق می‌یابد که سالک با تخلق به معنویات و مسائل اخلاقی، روح خود را از قید و بندهای این جهان آزاد کند و با پرواز در ملکوت اعلی، به حیاتی جاویدان دست یابد.

از این‌رو، مولانا در تقابل‌های واژگانی و معنایی، به این اصل مهم اخلاقی پرداخته است. همچنین، به نظر می‌رسد اشعار به کار رفته در فیه‌مافیه و مجالس سبعة در حکم تکمله‌ای برای مباحثی است که مولانا به صورت منثور آورده است.

او با تکیه بر این اشعار تعلیمی که عمدتاً از تقابل معنایی و واژگانی برخوردار هستند، موجب تغییر فضای یکنواخت کلام منثور خود شده و در تأیید سخنان خود دلیل و برهانی منظوم آورده است.

منابع:

۱. آزادبرمکی، تقی (۱۳۸۱) نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: سروش.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۸۵) عرفان و رندی در شعر حافظ. چاپ ششم. تهران: مرکز.
۳. احمدی، بابک (۱۳۸۸) ساختار و تأویل متن. چاپ دهم. تهران: مرکز.
۴. اسکولز، رابرت (۱۳۸۳) درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه فرزانه طاهری. چاپ دوم. تهران: آگه.
۵. بارت، رولان (۱۳۷۰) عناصر نشانه‌شناسی. ترجمه مجید محمدی. تهران: الهدی.
۶. برتنس، هانس (۱۳۸۴) مبانی نظریه ادبی. محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.
۷. چندلر، دانیل (۱۳۸۶) مبانی نشانه‌شناسی، ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
۸. حقیقت، صادق (۱۳۸۵) روش‌شناسی علوم سیاسی. چاپ اول. قم: دانشگاه مفید.
۹. حیدری، فاطمه (۱۳۹۲) واژه‌نامه فلسفی و کلامی آثار منشور ناصر خسرو. چاپ اول. تهران: زوار.
۱۰. رسولی، عین‌الله (۱۳۸۹) هستی پویا از نظر مولوی. چاپ اول. تهران: فرتاب.
۱۱. سوسور، فردیناند و دیگران (۱۳۸۰) ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی و مطالعات ادبی. گروه مترجمان. به کوشش فرزانه سجودی. تهران: حوزه هنری.
۱۲. فتوحی، محمود (۱۳۹۱) سبک‌شناسی؛ نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. چاپ اول. تهران: سخن.
۱۳. کالر، جانانان (۱۳۸۸) بوطیفای ساختارگرا. ترجمه کوروش صفوی. تهران: مینوی خرد.
۱۴. کالینز، جف (۱۳۸۰) دریدا: قدم اول. ترجمه علی سپهران. تهران: پردیس دانش و شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
۱۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳.ق) بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. ج ۲. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. مقدادی، بهرام (۱۳۷۸) فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی (از افلاطون تا عصر حاضر). تهران:

فکر روز.

۱۷. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۵۵) مجالس سبعة. به اهتمام احمد رمزی آق‌یورک. با مقدمه‌ای از ولد چلبی ایزبوداق. استانبول: بی‌نا.

۱۸. _____ (۱۳۸۶) فیه مافیه. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.

۱۹. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۶) مولوی‌نامه؛ مولوی چه می‌گوید؟. ج ۱. چاپ نهم. تهران: هما.

مقالات:

۲۰. پورمختار، محسن و نادری‌پور، منصور و رمشکی، سعید (۱۳۹۳) کاربرد تعلیمی داستان‌های مثنوی در اجرای نمایش‌های کاربردی برای کودکان و نوجوانان، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد اسلامی دهقان. سال ۶، شماره ۲۱، صص ۱۵۶-۱۲۷.

۲۱. چهری، طاهره و سالمیان، غلامرضا و یاری، سهیل (۱۳۹۲) تحلیل تقابل‌ها و تضادهای واژگانی در شعر سنایی، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا). سال ۷، شماره ۲۵، صص ۱۵۸-۱۴۱.

۲۲. حیاتی، زهرا (۱۳۸۸) بررسی نشانه‌شناختی عناصر متقابل در تصویرپردازی اشعار مولانا، مجله نقد ادبی. سال ۲، شماره ۶، صص ۲۴-۷.

۲۳. داورپناه، امیر (۱۳۹۰) پیوند اندیشه و کلام مولوی با معارف و تعالیم صوفیان، کهن‌نامه ادب پارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال ۲، شماره ۱، صص ۴۶-۲۱.

۲۴. رزاق‌شعار، زینب (۱۳۸۷) بررسی درون‌مایه‌های تعلیمی در رباعیات مولوی، مجله‌نامه پارسی. شماره ۴۶ و ۴۷، صص ۱۳۳-۱۱۴.

۲۵. زندی، حاتم (۱۳۹۳) سیر انسانی در صورت حیوانی (بررسی فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی در حکایات جانورمحور مثنوی)، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد اسلامی دهقان. سال ۶، شماره ۲۴، صص ۲۰۴-۱۷۳.

۲۶. عمران‌پور، محمدرضا (۱۳۸۶) اهمیت عناصر و ویژگی‌های ساختاری واژه در گزینش واژگان شعر، مجله گوهر گویا. دوره ۱، شماره ۱، صص ۱۸۰-۱۵۳.

۲۷. گذشتی، محمدعلی و کاکاوند قلعه‌نویی، فاطمه (۱۳۹۳) آموزه‌های تعلیمی مثنوی مولوی در حوزه آسیب‌های اجتماعی، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد اسلامی دهقان. سال ۶، شماره ۲۱، صص ۸۱-۱۰۸.
۲۸. نجفی بهزادی، سجاد و صفری، جهانگیر و صادقی، اسماعیل (۱۳۹۴) بررسی سهم نوجوانان از مفاهیم تعلیمی - تربیتی مثنوی (بر اساس داستان‌های بازنویسی شده جعفر ابراهیمی شاهد و احمد نفیسی از مثنوی)، فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی. سال ۳، شماره ۱۰، صص ۶۲-۷۵.
۲۹. نوروزپور، لیلا (۱۳۹۲) حرص و طمع در مثنوی مولوی و مقایسه آن با چهار اثر در حوزه ادبیات تعلیمی، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). سال ۶، شماره ۱، صص ۴۳۱-۴۴۴.
۳۰. یلمه‌ها، احمدرضا (۱۳۹۵) بررسی خاستگاه ادبیات تعلیمی منظوم و سیر تطور و تحول آن در ایران، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد اسلامی دهقان. سال ۸، شماره ۲۹، صص ۶۱-۹۰.

The study of the educational dimensions of the poems mentioned in Majalis-e-Sab'a and Fihi-Ma-Fihi; Based on the theory of contrast

Vahid Rahmani Khalili¹, Dr. Parvin Doght Mashhor², Dr. Seyyed Hossein Seyyedi³, Dr. Akbar Shabani⁴

Abstract

Contrasts that appear on both lexical and semantic levels, one of the most important issues in the field of educational literature. Contrasts that appear on both lexical and semantic levels. It allows the creator of the educational effect to create a comparative space, provide backgrounds to enhance audience understanding and add to the moral aspects of the effect. Among Persian language poem, Rumi relying on lexical and semantic opposites, explaining the main ideas and mystical thoughts we have in our forum and in our conferences and has succeeded in creating an ethical / anti-moral bi-polar rule. In this article, the poems used in these two prose works, Based on the theory of bipartite contrasts and descriptive-analytic methods. The results of the research show that Mowlana, according to his audience, which has often been among low-class people, has used lexical counterbalances; Because it does not require much skill and knowledge to understand it. He is at this level the contrast between the World / This World; Essence / Width; Purity / Hypocrisy; Selfishness; Alertness / Negligence; Self-renewal / Self-esteem; Flexibility / Intolerance.

Moreover, Mowlana is in the realm of semantic contradictions such as: Good Deeds / Bad Deeds; Science and Rationale / Ignorance and Irrationality; Trust in God and his Guiding / Lack of Faith in God and his Guidance; the rest of the house / Mortals; Judgments / Oppression with the Audience has Shared it.

Keywords: Mowlana, Majalis-e-Sab'a, Fihi-Ma-Fihi, Teaching Subjects, Contrast.

¹.Ph.D. student of Persian language and literature, Islamic Azad University, Neyshabour Branch, Neyshabur, Iran.

².Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Neyshabour Branch, Neyshabour, Iran. (Responsible author)

³.Professor of Arabic Language and Literature, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

⁴.Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Neyshabour Branch, Neyshabur, Iran.